خود آن بشناسی که درباغ چیست ششم تحلیه یعنی حال خود را مفهوم
ول را بچاشنی ذوق ستاز خواهد ساخت بیت کر فهم ندانی که آن می چیست ؛
هر آیه از آیتی مناسب و ان شاء اگر آن مشتمل بر اسما و صفات بود و لایق آنست که در معانی آن اسما و صفات بو و تأمل بنزاو واجب داند تا اسراری کر
در ضمن هر یک مندرجست بروی منکشف گردد و اگر اشتمال آیه بر افعال الهی ظاهر باشد لازم است که بر بساط افعال جمال عظمت فاعل حقیقی ببیند
و در قصص انبیا و سیل حفظ عواقب امور خواتیم احوال متابعان و منکران نماید تا سعادت مال متابعات ملحوظ وی گشته که متابعت خاتم النبیین علیه
افضل الصلوة للمصلین از روی اخلاص یقین بر میان جان ببندد و از سوی خاتمت مخالفان بر اندیشد و غبار شبهت از دیده بصیرت بکحل البصیرت للجواهر
شریعت مندفع گرداند و در وصف درجات جنان و شرح درکات نیران اشارت خوف بشارت رجا را نصب العین خاطر و ضمیر منیر دارد و علی
هذا القیاس هفتم تخلیه یعنی خالی کردن راه از خس خاشاک خیالات فاسده و موانع فهم و در ساختن و اگر اکثر مردمان از فهم قرآن بی بهره مانند بواسطه
چهار حجابست اول باز ماندن بعلوم قشریه و در مقام رعایت تجوید و ضبط قرات و معرفه ائمه و اعراب و مانند آن متوقف گشتن همین مقصد [را بهایت]
مقصد کلی مقصود اصلی دانستن و چنین کس از فهم معانی بهزار مرحله دور است ع کای بی معنی پی بر دهر کو بصیرت باز ماند دوم تقلید طریقی از
دوران تعصب ورزیدن و هر کاه نظری کسی موقوف بر مسموع می باشد و اگر معنی ورای آنچه معتقد اوست بشنود شیطان تقلید بوسوسه عصبیت او را
از تأمل در آن باز خواهد داشت چون جمعی مثلا که استوا بر عرش بمعنی تمکن استقرار فهم کرده اند اگر کسی با ایشان گوید بالفرض بر خاطر ایشان
خطور کند که حق تعالی از مکان و تمکن مقدس است البته تقلید شان نخواهد گذاشت که بدان منفعت شوند و از عقیده فاسده روی بر خود درست
باز دارند و هر آینه چنین کسان از حقایق کلام بی نصیب مانند و دیده بصیرتش سبب رمد تقلید از مشاهده جمال تحقیق بهره نیابد بیت
خلق را تقلید شان بر باد داد ؛ که دو صد لعنت برین تقلید باد سیم حجاب ابتلا بصفات ذمیمه چون کبر و حسد و حرص و طمع و عجب و نخوة و ریا
و اتباع هوا و سایر اخلاق ناستوده این حجابی بغایت کثیف است چه بواسطه این صفات زنگ غفلت بر آینه دل نشیند و معنی کلام در او
تجلی نشود و بزرگی فرموده که فهم قرآن نوریست و دل از آن لذة و حلاوتی یابد چون معاصی بر دل وارد شد نور از آنجا رخت بر بندد و آدمی
در فهم متحیر گردد و شرط فهم انابت تو است وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ انابت بحضرت حق بازگشتن است و آب توبه از جنابت خیانت
پاک شدن هر کاه که در حکم شریعت ظاهر مصحف از لمس ظاهر بشره کسی که غیر مستطهر باشد محروس بماند پس از روی حقیقت و معانی قرآن که
باطن بیند از باطن ناپاک نیز محتجب خواهد بود ع پاک شو اول و پس دیده بدان پاک انداز چهارم حصر کردن معنی قرآنست یعنی کسی تفسیر ظاهر
را حفظ نماید و اعتقاد کند که جز ظاهر تفسیر مرکبات خدای را هیچ معنی دیگر نیست و همان نقلی که از نقل بدو رسیده قناعت کرده بوی
باده عشق بمشام جانش نرسد نظم تو ذوق شراب عشق نشناخته ؛ معذوری اگر بنقل در ساخته ؛ کر سوی قمارخانه آیی روزی
دانی که بعمر و نقل بشه (؟) هشتم تأثیر است یعنی اثر قاری از آثار مختلفه که بحساب اختلاف معانی آیات ظاهر میشود متأثر گردد و بحسب هر یک از احوال
چون توکل و رضا و خوف مانند او را وجدی حالی پدید آید و مراعات این ادب بنسبت حال کسیست که درجات سیر و مقامات سلوک را
دانسته باشد و بر اصطلاحات ارباب عرفان وقوفی حاصل کرده پس اگر کسی خود را در محل تجلب حالی که مفهوم آیه مقتضی آنست از
احوال اهل فقر و متصوف متأثر نبیند با خلاق قرآن متخلق نیابد بهره او از حرکت لسان نیست چون طوطی کلمات بر زبان راند

و معنی

و معنی و حقیقت آن ندانند بیت حرف آموزد ولی سر قدیم ؛ می ندانند طبیعت او یاندیم ؛ هر که در راه سلوک قدم در پیش باشد تا ترش از قراءت
استماع قرآن بیشتر باشد نهم توبه تام و آن تجرد و باطن باشد در وقت قرات از ماسوای حق درین حال چو دو حق از غلبه نور قرآن در نظر شهود
قاری تأخیر نماید بر مثال مغلوبیت انشوء کواکب در زمان ظهور پرتو آفتاب بیت چه خورشید از افق منبر جسارت ؛ کجا نور سها آید بدیدار دهم ترقی و آن
عبارتست از انکه قاری بر مصاعدت ترقی کند و بعون رفیع الدرجات بمدارج رفعت بر آید و درجات ترقی سه است اول بنده با خود چنان
تقریر کند که قرآن بر خدای تعالی میخواند و حق سبحانه و تعالی بدو ناظر و کلام او را سامع است و مقتضای این حال و دین در تضرع و سؤالست و تواضع
و ابتهال دوم انکه بدیده دل نگرد و چنان بیند که خداوند تعالی با او خطاب میکند و باحسان و الطاف بی پایان کلام خود بر بنده میخواند و اقتضای این درجه
علیه حیات و ذهن بلکه ظهور مخایل سکر و حیرتست و از امام محقق جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که وَاللّٰهِ لَقَدْ تَجَلَّى اللّٰهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ سوگند یاد میکند بخدای که مر تجلی از مطلع کلام مولی بر خلق تافته و لیکن دیده بصیرت ایشان خفاش وار از مشاهده آفتاب این
محروم ع از نور کجا بهره برد دیده اعمی ؛ و منقولست که وقتی حضرت امام را در نماز حالتی دست داد که بیهوش شد و بعد از انکه او را از آن حال سؤال
کردند فرمود که آیتی از قرآن تکرار میکردم تا وقتی که از متکلم حقیقی شنیدم که جسمانیه طاقت شنیدن آن عظمت نداشت از پای در افتادم و یکی از کبر
دین فرمود که قرآن میخواندم از تلاوت آن حلاوت نمی یافتم بواسطه تبری از هوای نفس کار بجای رسید که در وقت قرات و سماع چنان پنداشتم
که گویا از حضرت رسالت ص می شنوم که بر صحابه میخواند و از ینمقام گذشته سماع و قرات بجای ترقی کرد که گویا جبرئیل ع بر حضرت پیغمبر ص القا میکند و حال
بدان مرتبه انجامید که از حق میشنوم و لذت این حال بتقریر راست نیاید ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی ؛ درین محل که مای کلام حق بواسطه
شهود انوار متکلم جمعیت دست داد هر آینه باید که بملاحظه تفاصیل معانی قرآنی مشغول نشود تا از دولت مشاهده محروم نماند که بجمال اکتفا نماید بیت
در تلاوت اگر بچشم شهود ؛ متکلم ترا شود مشهود ؛ مده از دست منال دیو مضل ؛ بتفاصیل لفظ و معنی دل ؛ بلکه چشم شهود بر حق دوز ؛ وز فروغش [بدیده]
جان افروز ؛ خوش نباشد که یار پیش نظر ؛ تو نظر افکنی بجای دگر درجه سیم رفیع و اعلی درجا است و در ینمرتبه انوار متکلم در آینه کلام ظاهر گردد و حقایق
صفات از مناظره کلمات رخ نماید و از قرات و قاری نام و نشان نماند بیت محبت با وجود که وجود من بماند ؛ تو بخشی یا نه زان در ای
مرا سخن نماند ؛ و بحقیقت متکلم و سامع مر کلام حق را جز حق نیست و در تفسیر خواجه قدس سره مذکور است که متکلم در ادای قرآن بشهادت نقل و عقل
آنحضرت حق را باید دانست الا بصورت جبرئیل بحضرت محمد صلوات الله علیه ثانیا بواسطه بشریت رسول امت و ثالثا بواسطه بشریت بعضی از ام
با بعضی چنانچه شجره خطاب قدیم خود را بسمع موسی کلیم ع رسانید متکلم از ورای حجاب خود بوده بزبان شجره همو گفت و بگوش موسی ع هم او شنید
هم او شنید شیخ سعدالدین فرغانی قدس سره در مناهج آورده که قاری باید خود را در تلاوت بر مثال شجره موسی پندارد که از دانا ... و دیگر خطاب
شنید و خلق و مخارج حروف را آلت فهم سماع خود شمرد و ذالت کلام معبود بیت خویش چون کلام موسی ان ؛ کام از وی کلام حق بیان ؛
بزبان درخت و سمع کلیم ؛ میکند عرض خود کلام قدیم ؛ پی بوحدت سرای بیچون بر ؛ رخت خویش از میانه بیرون بر ؛ یار خود و در کن
کبریا ؛ در میان نیست سامع و قاری خاتمه در ذکر اشارات عرفا و حقایق اولیا رزقنا الله الوقوف علیهما و الرجوع من
التکلفات الی رسوم الیهما در تفسیر حقایق القرآن از ابن عباس رض منقولست که حضرت رسول ص فرمود که القرآن ذو وجوه فاحملوه [حسن]

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 1